

بخدمت برخیز و بذیل هدی در اوین مراد بکوش
 اللهم یا مفرج و وحیة الرحمانیة فسدرة الألسان
 هذا فرج کریم من شجرة الأیبات اجعله آية من آیات
 واثبت قدمیه علی الصراط و اشدد ازره علی خردتک
 و قوظه فی عبادتک و افتح علیه ابواب معرفتک و
 اسبغ علیه نعمتک و اکل علیه عنایتک و احفظه
 بعونک و صوتک و حمایتک ای رب رب فر و عمیر ^{بفض}
 غمام موهبتک و امرافقونه با ما و رحمتک و احفظ
 سائرنا فی کف حیانتک اننا لکافط الوراق
 المقنن الفیدر ع هو الذی

ای شمع روشن در چهل یاران هر باعداد که این کویک
 خاوری در مطلع ظاهری با رخی دری جاوه نماید
 لبان حال فریاد برارد که ای خفتگان بیدار شوید
 در دستان موشیار شوید و ای اندرنگان بچوش آید

وای خاموشان بخروش آید وای مجبوران برده براندازد
 وای مجبوران جام صبوحی زنید من آیتی از آیات
 شمس حقیقتم و جلوه از ظهورات نیر الوهیت
 این اشراقی است که اشاره از احاطه سلطان فیض تتر
 آفاق است و الیها و علیک و علی کل ثابت علی میثاق الله
 ۴۴ هوای بی ای دمرغ حدائق
 میثاق شکر کنید حضرت حق توانا را که ثابت بر عهد
 پیمان حضرت یزدانید و دایم بر عهد و میثاق جمال مبارک
 ردی لأجابه الفداء و وافق ایمان دو ستاره روشنید
 و در میدان ایقان دو قهقن روئین تن شمس بحال قدم
 که در هر نفسی جانم فدای نامش باد که اگر ذبای مستقیم بر
 عهد و پیمان گردد عجب اوج عرفان شود و عصفور
 ملک طیور و سلطان نسور گردد موری سلیمانی کند
 و گرنای سلطنت جاردانی راند چاه انباده عزیز مقرر
 شود

شود و یوسف کفانی صیاد ماهی شمعون صفا شود
 و چوپان بیابانی ابوذر غفاری آتش گلشن شود و
 اشتری نافرانه در مرغزار و چمن شبان با شعبان مبین
 ظاهر گردد و بخاری ناخداي تلك عظیم باری امر موبد در
 ملکوت اهل بیوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله است
 چه فلک عهد و اطمینان از جمیع جهات احاطه خواهد نمود
 و اوراق شهابت و استدلال بمشاهدات سترافمنش شده
 جهر این منشر خواهد شد و اما الذین فی قلوبهم مرض
 فیتبعون ما تشابه منها سبحان الله متین منصور محصور
 واضح مشهور و محجور کشتن و اطفال شادخ و عارف و
 متین الواح جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبانه الفداء
 واقف و اعلم بود که کار دایان قسم محکم و امر و استحکم فرمود
 از بدایت بر ظهور بلکه در توریته و انجیل و زبور بلکه در
 معنی بر اعمیم این میثاق عظیم را ذکر فرمود و در جمیع الواح

و از تمجید از متمسکین و متشبثین و توقیر ثابتین و راسخین
 فرمود حال با وجود مبتدیان و اضعاف منصوص نوه و سانی
 کلمه توجیه و ارا تاویل و توجیه را باقسام مختلفه مضاده
 تفسیر مینمایند و آخر فی الحقیقه توجیه را بدرجه اعراض
 تفسیق و تخلفه میرسانند ذلك مبلغهم من العلم اذ هم
 فی خواصهم یاجبون ان ربك لغفور عن العالمین و البها
 علیکم و از همه عجیبر آنکه این عبدنا بحال امری با حدی
 ننمود و تکلیفی نکسی نکرد که درجات بجهت توجیه و
 قرارداده شود و شبهات بمیان آید و آیات منشا
 تاویل شود هایت کتاب انبشرفحات الله و از اختصار
 که هادم بیان الله است منع نمودم اگر این قول مقبول
 خود میدانید اعراض نکسی ندارم و البها علیکم ع
 شرح جناب معمار باشی علیه و آله و الله لا اله الا هو که بهی
 رب ورجائی هذا عبدك الرقیق الذی ارتبط عنقه
 عبودیت

شبود نر عبتك السامية ووقية حضرتك العالیه
 ودر فد عليك خاضعا خاشعا منصدعا مقبالا الى
 ملكوتك الرحمانية مقبلا نادا الهدى من شجرة ذواتك
 التي ثابت وفرعها في السماء اربب ثبت في ثلثه آياتك ^{الكبرى}
 ونور بصره بمشاهدة تجليات فيوضات ملكوتك الذي
 جمع فادعى وسهل له كل وعبر عن السلوك واتس له
 بينا ناسا هقا بغير عن الملوك والمملوك واجعله حجر الزاوية
 ودوا فامر نفعنا شاشا هقا باذخاشا مخا في حيز الوجود انك
 انت الباني المؤسس الفذير ابي مهندر وزهدى چو
 كل خندان شو وچون مل چوش آ زيراد چنين كلستان
 بافضاى جانفزاى هدايت داخل شدى ودر فصر مشيد
 آرميدى ودر حيز وجود چنين پايه واساس مهفادى
 كه انبى و سرمدى است والهماء عليك يا عبد الله ع
 من باب انامير ذابوا القاسم عليه نيا، الله الابى ^{تأيند} والحمد لله

هوای بی ر ای هندی بنار موفد الفیه
 حضرت کلیم چون از مدین استیاق بسیناء اشراف بخرامید
 در شجره طور بامعزاز نور و شعله ظهور هدایت کبری
 موفق گشت وانی اجد علی النار هدی فرمود حال ^{حظه} ابرار
 فرما کرد حقیقت در اکثر اقالیم شعله برافروخت و
 پرده ستر و حجاب جوخت ندای املی از فرجانی گوش
 زد شرق و غرب کردید و تجلیات رحمانی از جمیع جهات
 بایات و اصوات اشراف نمود بترقیه و غربیه و جنوبیه
 شمالیه کل الجهات جماعتها با وجود این قوم مخموران
 و زمره مدهوشان چون خفاشان کوران در ظلمات
 و صلیز کدر انگیز محرمان و پنهان محسوس شدند زهر
 حسرت و اسف که مستعدان بشعله محرمانه اسرار شدند
 و کاهلان با صدمه از بعد محرم از مشاهده انوار تمیز کردند
 شدی شاد باش و شاد باش و الهام علیک ع و فوجی

یا من اشغل بنا بحب الله حضرت عند لیب لسان بتایثر
 انجناب کثود و داد سخن بداد که ان مفتون جمال حق قیوم با
 دلی بنا بحب الله سوزان و لسانی بدکر رحمن گویمان دد
 جانل یاران بتای یزدان مشغولند این خبر اثری در قلوب

یاران مهر پرور نمود کل بتایش ان یار مهربان پراختند
 و دست بدعا بر آوردند که ای یزدان مهربان ان بنده فرخنده را
 در این مقام بلند پاینده فرما تا ان درد مندار هر درد کند
 زحانی یابد و در میان جان جوید بر یاریوان بلند کند

برپرد ای سخن این حال تر و تازه دایر شفاست بر عنایت
 پرورش و بشبیم الطاف همواره سبز و خرم دار
 تویی بخشنده و درخشنده و اخر بنیده ستایش ترا است
 دنیا این ترا است و الهما علیک ع هو الایه

از بجزب شفاست عرفان در عالم وجود آنچه انسان آرزو نماید
 کسب آن را نماید چیر که تحقیقت سرابست نه شراب و درود است

نرکباب موج او هام است و فوج احلام جز سلوک در
سبیل الهی و مشی در طریق رضای رحمانی که این جوهر مکنون
و در مخزون موهبت بابتی است و سحر ربانیه پس از خدا
بخواه که موفق باین عنایت کردی و مؤید باین موهبت
والله اعلم و علی کل ثابت راسخ علی عهد الله و میثاقه

سوره بقیه ۴۴

ای ثابت بر عهد و میثاق جمال مبارک روحی لاجتانه
الثابتین الراستین فردا در این کور اعظم بنیان امر را چون
سد ذوالفرین از زبرجد پیدها د و اساس دین الله را
بر بنیان مرصوص گذاشت نایا جوج شهبان و با جوج
اشارات بوج من الوجوه و خنر نتواند و حصن حصین را
محموظ و مصون ماند سی سال ذکر عهد و میثاق فرمود
و کلمه عهد پیمان و ایمان از قلم مبارک و قلم مطهر هر قوم و
ما محفوظ نا انک لوج مقدس محفوظ مصون با اسم کتاب عهد

چون

چون رقی منشور و کتاب مسطور و لوح محفوظ ظاهر و
مشهور شد جمیع نفوس که منتظر اعلا کلام خراف و
نشر نجات بهیماش بودند خائب و خاسر گشتند و
عهد الهی چون آفتاب نورانی شرق و غرب زار و روشن شود
نمود بقتضی که جمیع ملوک ارض کتاب عهد الهی را گرفته در
خزان خویش محفوظ نمودند و صیانت این میثاق الهی جمیع
افان را مستحضر نمود بر و این نیست که نکند یب راوی شود
بخط کتاب نیست که محل شبهه توحی گردد و عدم اطمینان
حاصل شود بلکه با ثقل اعلا است با وجود این پیروانی
چند با انواع حیل و خداع میخواستند در خنجر کنند و
اختلافی اندازند و بیان امر الهی را یکی بر اندازند باطل اما

هوای بی

هم بطنوع

ای ناله ناکوشایی در این شهر و عمر که نجات ندس
را بقتضی در شرق و غرب منتشر و انوار تقدیس و تقسیم

ملکوت وجود را روشن نموده جمیع خفاس سیرت طالبان
 تاریک را بلیس خود رسد این افتادند که مهر منیر را بر دانه
 اوهام و غام ظلام مستور و محجوب نمایند و بروایح کریمه
 این بوی خوش عطر الهی را مقلوع کنند سبحان الله این چه
 فکر خامی است و تصور باطل بی تأمل تا بجائی که چشمه فنا
 از غبار انگیخته خفاسی مکرر گردد و ماه منیر از سحاب کلابی
 تیره و مخفف شود لا والله بلکه آنان زحمت خود دهند
 و مشقت شدید بینند و عاقبت ان غبار بنشینند و
 آن دروایح کریمه با سفل جیم رجوع نماید و نور حق شرق و
 غرب را روشن نماید و نجات رحمت از رض وجود را کلازارو
 چمن نماید ع مولای بی

ای گوکب برج بلاغت اجل نجوم گویند یعنی ریاضیون نظام
 که گوکب بلاغت و فصاحت و بدیع و بیان عطار دانست
 و بر چشم جوزا چنانچه شاعر عرب گفته اما العزیز الوادی

که این افسردگی و پژمردگی از شدت احتراق از فراق
 محبوب آفاق است و این خودت از کثرت تأثرات
 در مصیبت گیری و لکن انوار ششم حقیقت را
 افونی نه و امواج بحر اعظم را سکون و کونی نیست
 فیوضات ملکوتی همی مستمر است و تجلیات
 جبروت اعلا مرادف ابرنسیان عنایت فایض است
 و شراب محبت الله در حبه امکان نابض نماید از
 افوا علی متابع است و توفیق گریا متواتر اگر انشا
 انور از افوا دنی که افوا امکان است غار است از افاق
 اعلا طالع و لایح اگر تا بحال ابصار سبب بکانت ^{تجلی} نجما
 از مشاهده انساب حقیقت نورانی محروم و ممنوع
 و محبوب بود حال آن حجاب که در هر عهد و عصر
 وسیله انکار بود کشف الغطاء کردید چه که در جمیع
 اعیان ظهور که ظاهر احدینش از مطلع امکان طالع
 شدند

تبره جانان ایشان این بود که میگفتند اما انت
بشر مثلنا وما هذا الا بشر مثلکم خلاصه ظهور این
مظاهر احدیت را از مطالع بشریت علت بطلان
میگردند و باینسب انکار میکردند و بعد از صعود
مؤمن و موقن میشدند زیرا بظاهر شخص بشری ^{حظه}
نمیکردند لهذا منته قوت برهان و حجج الهی میشدند و
مظهر و بصیرت الیوم حدید میگشتند چنانچه اگر کلاه
بنمایند مشهور و دیگر دد که در جمیع ^{سب} را علائمه
بعد از صعود مشارق انوار یا فوق اعلا کردید چه که ناس
فطره ایمان بغیب را خوشتر دارند و دلکستر شمرند
در جمیع احیان در یوم ظهور را نگران بودند و استکار ^{ند}
و هجرت جشند و در لانه اهرام آشیانه کردند و چون
ما را حفظ می نمودند که شخصی ^{هست} بیکل بشری ظاهر و مشا
عبادت دارند از مومنت و بانی عجب میمانند چون

بصر شیطان که نظر در جسم خاکی و طلسم تراوی حضرت
آدم کرد و از آن کثر بسیار این که اعظم موهبت الهیه و
منقبت انبیا است کور و نابیناست و خلقی من
نار و خلقتی من جن گفت ماری مقصود اینست که در
رساله ایقان میگوید بشری را بمنزله سحاب شمرده اند
و حقیقت نورانیتر را بمنزله آفتاب و چندند که
ابن الاکسان آیتا علی سحاب السماء بقوات و مجد عظیم
عبارت انجیل را باینگونه تفسیر و تاویل فرمودند بحال
وقت شعله و اشتعال است و ندا و انجذاب وقت
آنست چون بحر در جوش آید و چون سحاب در برقی
و خروش و چون حمامه حدیقه و فاد در نغمه و ترانه
بکوشید و چون طیور سما، بقادر تغرد و نوا آید
ای بلبلان کلزار هدایت و ای مددگان سبای
عنایت وقت جوش و خروش است و هنگام نغمه
و آواز

و تبت دلالت من شینید و محزون و دلخون همسید
بیر از باج علامتید و آغاز آواز در کشتن هدی نماید
فقد سبای دجن کنید و اصلک ریاض حضرت متنا
اگر در این بار الهی نغمه سراپید، و در چه موسمی آغاز ساز
نمایید و بکلهای معافی مردم و هراز کردید یا ابا الفضا^{عل}
این اشغال نار سردریک و این اشراق انوار مجتنبک و
این امواج بحر غنائک و این نسائم ریاض ایتامک و
این نغماتک السارة للآذان و این نغماتک الاله آرة
لشام اهل الامکان این جذوة قلبک و این سعنة
صدرک و این بشارة روحک و این اشغال جذوة
و این قبسک دع التکون ولو کان فی هذه الايام الجموة
من شدة المهوم عمدوحة جمودة فاخرج من زاوية الخمول
و اشد اوج القبول و طیر فی هذا الهواء الالهی و
لا تزل من تیرامر بقیامک علی نشر و اخرج قدسه

و از بوستان آن سر و خرامان یزدانی آن کل هر ادراک کلشن
 شما شکفت کوناله و فغان مرغان و کلبانک بلبان
 آن دلبر الهی در آن بوم و بر پرده بر انداخت کو آه و ایند
 عاشقان آن بحر سلسبیل در آن اقلیم موج خیز گشت
 کو حرارت عطش تشنگان آن نعمت الهی در آن سر زین
 بلند شد کو رقص و طرب آشفته گان آن جام
 سرشار در آن ایچن بدو درآمد کو نغمه و فریاد باده
 پرستان آن نغمه قدس از آن دیان مندر شد کو
 انشراح صد و در یاران آن آهوی دشت الهی در آن
 صحرای جولان نمود کو پیوستی از راه شک جان
 باری ای یاران روحانی زوحی لکم الفدا شما از موطن
 حضرت یزدانید و از شهر جانان و وفایع عظیمه در
 بدو آمد در اینجا ظاهر و عیان شد پس شما که از اصل
 منبت سدره منتهی هستید و از منبت شجره الطوبی

باید از کل بیشتر بلکه در الحقیقت باید نجات حق
از ان صفحات بسایر جهات منشر گردد و انوار
هدایت و شوق و ذوق از ان خاور بسایر اقالیم
بشاید رب هو لآء من منبت سدره رحمانتک

و مغرس شجرة فردائتک ایدم بفضلاک وجودک
على اعلا، ذکرک و اشهار امرک و هدایة خالقک و
الأخلاق بنا و حجتک و خدمتک کائناتک و کشف اسرار
حکمتک و عرفان حقائق الأسرار و آية توحیدک و
الاستقامة على عهد ربوبیتک و میثاق الوهیتک
انک انت المزی المقدر المهیمن القیوم ع ع

هو الابی ای پزدان من این خفایق

نور این تجوم بازغاه افق هدایتند و جوهشان را
در ملکوت احدیت روشن فرما و اشجار بوستان
اجتلاب و استقامتند بفیض و ریزش باران عنایت

در دمی نازه و زنده و پیر طراوت و لطافت فرها سرچ
 غنایند در اینج عالم روشن کن و نارسان میدان
 ثبوت و رسوخند بجهود ملکوت باهی ناید کن
 نشکان بادیه اشتیافتند بر ساحل بحر الطاف دارند

در هر دمی بصری فرما و در هر نفسی روحی بدم از
 لیم حدیقه عنایت فلوتشان را روح و دیجان بخش
 و از شمیم ریاض موهبت مشامشان را معطر فرما
 تویی مقتدر و توانا تویی کریم و رحیم و مهربان

ع ع مولای من یا علی این نام بحی
 بلند و مشتق از سه و و علو است لهذا همین نام خطا
 نمودم الیوم علو و سه و ثبوت و رسوخ بر عهد
 میثاق است و علویت حقیقیه تمسک بذیل حضرت
 کبریا فدند الله سر العالی فی التمسک العرفه الو

چونکه جبلتین در عهد ندیم در

نور مبین در صراط مستقیم در کاشن اسرار است
 کلبن ازهار است اجم انوار است مظهر آثار است
 چشمه صافی در چهره ساقی در آیت یاق در
 فدا شدت نشئه الروحانیون من هذا الصبأ و
 رقص حوریات الجنان من نغمه الورداء و اطرب المخلصون
 من هذا النغم والأیقاع والمنزلون لفی شرح صقع
 الجفا والثابتون من لدن من مائدة الوفاء کی
 ثابت در جاوه نور ابله دمساز در کنز انفس در
 حفرة اعماده غم والم ابله هر از در کمی عذب فرات در
 کمی ملاح اجاج در برینه شهد و شکر در برینه زهر
 پراثر در و الا برار مندر بطریبون و الا شرار مندر نفون
 و الا برار لفی نعیم مقیم و الا شرار لفی سعیر عظیم و
 البهآء علیک ع ع موالیهی
 ای دوستان داستان شمس حقیقت چون از افق کلا

بر جهان امکان باشعرا طغرا اشراق فرمود و
 فیض قدیم جهان حادث را احاطه نمود اول تجلی
 و اشراق بر تو نور میثاق بود که در ظل شجره اینسا
 بر افاق درخشید و افتاب عهد چنان حرارتی
 مبذول داشت که حیوانات و کینونات مقدسه
 و انبیات مستکبره که چون بذور منثور در کون
 غیب مطبور بود از خیز پنهانی بعرضه شهود
 منتهو گردید و قبحهای مستور انبات شد و از پر
 حرارت آن آفتاب و فیض باران رحمت بی پایان
 و صوب ارباب لواقم رحمن نشو و نما نموده و حقیقت
 از کینونات ظاهر و عیان گردید یکی اینست نباتات
 شد دیگری فجعله غشا و احوی کشت یکی کجوه
 طینه اصلها ثابت و فرعها فی السماء گردید و دیگری
 اجنت من فوق الارض و الهام من قرار پدیدار شد

یکی چون کل شکفت و درواخ دیب نشتر نمود
 و دیگری چون کلاه بدبو اهل کوه و صحرا را از راه
 دفرای زجر نمود یکی در کان خویش از حرارت خورد
 تربیت شاه لعل بدخشان گردید و دیگری در محل
 خود پرورده شده خرف و صدق از زبان گشت
 پس ای اجبای الهی بجان بگوئید که در این کلشن کل
 و ریحان و صنوبر و نرگس گلستان گردید نابوی
 خوششان و راهی دلگشایان مشام پادان را معطر
 نماید و این راهی معطره بوی گل شون و رسوخ
 بر میثاق است ع

هو الاهی

ای بنده الهی اگر چه صد هزار نعمت و آهنگ در زوایا
 هجر این دلشک مضمحل و لی یک ترانه مجاله و
 یک ناله فرصت نیست چه که ز اغان جناب بابل زنا
 احاطه نموده اند و با چنگ شدند و تیز و صفار چون

تیرآباد در کین این مرغ زارند و صد هزار کوه خنجر
 مهاجم بر این آهوی دشت پروردگار و این بیلر ذلیل را
 جرمی خمدید روحین نه و این غزال صحرای عشق را
 ذنبی جز نامه مشکارنه و این باز ساعد شهریار را گاهی
 جز پر داز و راج حجت کرد کارنه فاعب و ایاد و الی ابنا
 ع ۴ هو الابی

ای یاران حقیقی و مشتاقان جمال الهی چون حق تویم صبیح
 اسما و صفات و کالات و شئون بر ما کان و ما یکان
 تجلی فرمود و مطلع امکان را با نواز تیر لامکان منجلی
 نمود و جوش و خروش در ذات کائنات افتاد
 بنیان رحمت فیضان نمود و پرتو آفتاب رخسید
 و نسیم صبا بوزید و ندای الهی بگوشها برسید
 قطاب پیید و جاها بر مید و خبا بر افروخت و
 پردها بسوخت و روی یار مهران جلوه نمود فلان

عاشقان شعله سوزان بزد و چشم شناسان از رود

کریان شد کاشن توحید ترین یافت و کزار

تجربه آواسته گشت جشن فیوضات ترتیب یافت

و بزم السن آماده شد سر ساطعنا الهیه استغفار

جست والرحمن عالی العرش استوی ممتحن گشت پس

اعظم تجلی جمال زدم در این بزم اتم در هیکل میثاق جلوه

فرمود و بر اشراق نمود مطرب الهی اذ نارا صالت و مناجات

بدست گرفت و باهنگ پارسی نغمه ساز نمود و

بهنماز این ترانه آغاز کرد این عهد شناسان این

پیمان به شناسان این بازار گشت شناسان این

از یوسف در حافی میثاق وفاق شناسان این

پیمان طلاق شناسان این آفات نفاق شناسان این

از حبیب ز دانی این عهد فدیمت این

این سرفرومیت این این در فر عظیم است این

از طلعت اهبائی روحی لأجابه الفداء ۶۶

هو الابی ای اجبای الهی این جهان تری

و خاکدان فانی آشیان مرغی خاکی است ولانه خفاش

ظلمانی ملاحظه فرمائید که طیب و رحمانی قدس و نسو

حظا ترا نس در هیچ عصری در این کفین فانی آر میوه اند

و پاز شاخسار آمال کلی چیدند و پاد می رلخت و

آسایش و پانکه مسترت جان یافتند و فحمت و حران

جشنند هر صبح را از شدت بلا یا شام نار یا یک دیده

و هر شای را وقت سر کردانی و بسر و سامانی یافتند

کاهی غل و زنجیر بوسی اختیار نمودند و کاه لیس شمیر

چون سید حضور بکمال سرور چشیدند دمی آتش

نمرد در اکستان یافتند و کپی حساب و دار هیو در اوج

آرزوی دل و جان نمودند و قوی نشستم کاران نوش

یافتند و زمانی تیر و تیغ نرید یا نرا مرهم زخم دل ناتوان

یاری

باری اگر جهان بی بقا را و پاجهانیان بی وفا دانند و جهانی
 بود اولاین نفوس مقدسه تمنای آسایش و زندگانی
 مینمودند و ارزوی خوشی و کامرانی پس بقیقین بدانند
 و چون نور مبین مشاهده کنید و آگاه و پیران شباه
 کردید که اهل هوش و دانش با انبای بسیل الطری را راحت
 جان و مسترت و جردان شمرند و مشقات و اصراف
 عنایات دانند و رحمت را رحمت بینند و نعمت را
 نعمت نامند و ملج اجاج صدمات را عذب و ایت خوا
 و تنگی زندان را فصاحت ایوان یابند حرارت حیات
 با خودت و وجودت جمع نشود و این زمانت جمال الله
 با مسانت و سکونتت جمع نکردد آتش و تلج دست
 در اغوش نشوند و کوه نارد در تحت برف و تلج خشک و نجا
 پنهان نکردد ای اجبای خدا صدائی و ندائی و ای بندگ
 درگاه نعمان و آهی و ای عاشقان سوز و کدازی و

ای عارفان نیاز و رازی در الواح الهی ذکر حکمت کشند
 مراد سکون روحی و شگون عنقریب بوده بلکه مراد
 الهی این بوده که شمع در جمع برافروزد نذر صحرای
 بی نفع تا فیض الهی بر ارض طیب نازل گردد نذر ارض خرب
 و الا خاموشی شمع را حکمت نتوان گفت و پریشانی
 جمع را علامت وحدت نتوان شمرد افسردگی و فرودگی
 حیات و زندگانی تعبیر نشود و ناتوانی و درومانگی
 هوشمندی و زیرکی محبوب نکرده ایدم ^{الله} بالله الجا

علی الاستعجال ع
 هو الأبهی

ای دوستان رحمانی هیچ میدانید که در چه دوری
 مبعوث شده اید و در چه دوری موجود

این کور جمال قدم است و این دور اسم اعظم قرن
 اشراق است و عصر نیر آفاق ربیع بدیع است
 و بهار حضرت حق پذیر ارض در حرکت و ابتلاست

و جبال و نبال و دشت و صحرا در افراز فیض عیاش
و انام عام و بسیط ابر رحمت در فیضان است
و اناب انور متجلی و عیان بدر منیر زینت عالمات ایراش
و بحر کبیر فائض بر هر هنر صغیر مواهب متناسب است
و در غائب مترادف نیم جان پرورد در مرد است
و شمیم معطر در سطوع در چین موسی اگر تر و تازه
بناشیم انظار چه فعلی کشیم و منر صد چه وقتی کردیم
کنج روان در استین سرور خروان است دامن گیرید
وقت نشو و نما است و هنگام بزم صفا جام میثاق بد
گیرید و سرمت در میدان عهد رقص نهانید دل
بغیر ندیم بندید و توجیه ^{بیاض} رب جلیل استمداد از ملکوت
ابهی جویند و استفاضه از جبروت اعلا کنید نظر بانق
عزت نمایند و طلب نمایند از مرکز رحمت غفریب
ملاحظه کنید که یاران بتاخذند و در سر منزل مقصود

خیمه برافراختند و مادر سرفراز اول مانده ایم الحمد لله
 در انصافات از عدالت حکومت عادلانه ابواب امن و امان
 مفتوح است و حدود و رهنما هده نور انصاف مشروح
 والبهاء عليك ع هـ هو الأبهى

ای مشغول بار محبت الله اگر بدان بیچر حالتی در چه انجمنی
 و بیچر لسان و قلم بیاد روی و خوی تو مشغول التبر از شد
 شرف کریبان بدری و پرده بر اندازی و از آشکار ساز
 و با عالی النداء فریاد براری ای قوم بیچر فتنه گرانید گجائید
 آن قبله آفاق بگماست شناسید شناسید والبهاء عليك
 ع ط هـ هو الأبهى

یا حضرت علی قبل اکبر یوم شهادت حضرت اعلی و می
 لدیمة الأظھر فدا است الیوم یوحی است که انا حقیقت
 در پس سحاب غیاب رفت امروز روزیست که آن مرتابان
 افول نمود امروز روزیست که آن تن نازنین پاک در خاک د

خون غلطید امروز روزیست که آن سینر فیکینه چون
آینه از هزار در صاع مشبک شد امروز روزیست که
ان سراج الهی از رجاج جمالی انفکاک نمود امروز روزیست
که ناله ملا اعلی باند است امروز روزیست که اهل انگو
با چشمی گریان و قلبی سوزان در فریاد و نغانند باری از
صبح تا بحال با وجود این حسرت و حرق و کدورت از
طرف مشغول تحریر و از طرف مشغول با جوبه اجتناب
الآن جناب حاجی محمد باقر من ادب ما حاضر علیه السلام الله
الابھی و طلب مبلغی بیت همدان میفرماید و در بین
این کارها قرار شد که حضرت سید صدر باید همتش فرماید
و اگر ممکن است همدان تشریف برند و اگر ممکن نیست در اطراف
ببینغ مشغول شوند تا نفقات ندر از عثمان منتشر گردد
باری مکتوب عمومی در جوف است در جامع اجتهاد نال و
شود بکل روح و ریجان ع هولا بی

ای منادی میثاق زینت عالم غیب و شهود و علوتین
 حقائق وجود عبودیت حضرت مقصود است و بزرگ
 آستان مقدس رب و دود این خلعت و تشریفزیا اثر
 هیکل آفرینش است و این ردا، موزون ترین ردا برینا^{مش}
 اهل هوش و بینش پس باید کل متفق و متحد شویم و با
 منهای آرزو از درگاه احدیت بطلبیم که این کنج بی پایان
 طلسم اعظم کردیم و این در اصداف بحر اعلی راجع
 منقش شویم اگر جولان خواهیم این میدان بسی وسیع است
 اگر مانند سایه جویم این نعمت بی لایزال است اگر کف منیع
 خواهیم این ملاذ بسی رفیع اگر ضاحک و بلاغث جویم
 این مضمون بسی بدیع است و اگر بر بی پایان طلبیم این
 فلزم بسی عیق است اگر کارزار و گلستان خواهیم این
 گلشن بسی فیح است ^ع هو الایحی
 ای پاران روحانی عبدالهاء الحمد لله جمع مدی ساطع
 و اشراق

و اشراق ملکوت الجلی لامع نغمات قدر منتشر و اعلام امر
 مرتفع صیقل رب جلیل حجان گیر کشند و نغمه یانبا ^{اللهی} لا
 بفلک اثر رسیده کلهای ریاض احدیت شکفته کشند
 و درهای صدف رحمانیت سفینه شده حیاض مواهب
 طامخ است و انوار غائب لایح شمس حقیقتنا از افق
 غیب در شدت اشراق و فیض موهبتنا از سحاب جریب
 در نهایت فیضان انوار ملکوت خطه امریک را در شن نهاده
 و جهان ناریک را رشک انوار سپهر و کین کرده پر بشارت
 دهید که الحمد لله انوار نیر اعظم از حجان پنهان کیمان را
 مه تابان نموده و البها علیکم بالجناء الله ع هو ^{خوبی}
 اللی الی صولاء اشنعوا بنا را المیثاق واقفین و امن انوار
 الهدی المشرق علی ^{لا} نفاق استداشراق ایرت طهر حقاظهم بالباء
 النهم من سحاب الواهب و نور وجودهم بالانوار المشرقین
 ملجاء الرغائب و ایدهم علی خدمه المیثاق فی کل الامکان و هم